

نامه‌هایی از هفت‌تپه

یادداشتی درباره نامه اسماعیل بخشی به رئیس قوه قضائیه

پوریا سعادت

«کسی که می‌خواهد دشمنش را شکست دهد
درباره هزینه‌های جنگ با او بحث نمی‌کند.»^۱

برای چپ سربه‌هوا و خیره‌سری که اعتراضات معیشتی کارگران جان به لب آمده از یکه‌تازی سرمایه را به «ایستادن در درگاه انقلاب» ترجمه می‌کرد و ماجراجویی‌های سیاسی‌اش را در لوای «شوراهای کارگری»، به عنوان استراتژی آن آستان جا می‌زد، نامه اسماعیل بخشی به رئیس قوه قضائیه بد رکبی بود. باید برای چپ‌های پروغرب ما جای سؤال باشد چرا اسماعیل بخشی که از رهبران مبارزات هفت‌تپه بود، شعار «اداره شورایی» سر می‌داد و هم‌چون دیگرانی از قبیل رضا رخشان جانب کارفرما را نمی‌گرفت؛ ناگهان با انتشار نامه‌ای، از موضع اولیه رئیسی درخصوص مبارزه با فساد استقبال کرد و خواهان آن شد تا آقای رئیسی، با جدیت خود و عملی کردن وعده‌هایش «ثابت» کند که می‌خواهد طرحی نو دراندازد. آن هم زمانی که چپ پست‌مدرن لمیده در فضای مجازی، از پشت صفحه نمایش گوشی هوشمند، با «هشتگ مزه شیرین عدالت»‌اش، به خیال خود به جنگی خانمان برانداز و خونین با طبقه سرمایه‌دار و رئیس قوه قضائیه‌اش رفته بود!

اینان چنان غافلگیر شدند که از یک‌سو ناباورانه آن نامه را «پروژه امنیتی رژیم» خواندند و فتوای ممنوعیت بازنشرش را صادر کردند،^۲ و از آن سو برخی‌شان بر آن شدند تا تحت عنوان «تاکتیکی برای روکردن دست طرف مقابل»، دستپاچه در مقام دفاع از اقدام بخشی برآیند.^۳ چپ پست‌مدرن و رماتیکی که ناتوان از درک و فهم تحولات اجتماعی، «قدرت تخیل»^۴ را به جای واقعیت‌های مادی مبارزه طبقه کارگر قرار می‌داد، باید هم که چنین غافل‌گیر می‌شد. ایشان هم آن زمان و در اوج مبارزات غیورانه کارگران هفت‌تپه و هم این

^۱ مارکس، کارل و فردریک انگلس، اتحادیه‌های کارگری، ترجمه محسن حکیمی، نشر مرکز. صفحه ۶۵.

^۲ برای نمونه بنگرید به نامه منتسب به اسماعیل بخشی خطاب به رئیس قوه قضائیه، پروژه امنیتی جدید!، آزادی بیان، ۲۴ شهریور ۱۳۹۸.

^۳ برای نمونه بنگرید به نقدی به نامه سرگشاده روشنفکران به اسماعیل بخشی، رضا اکبری، گرایش مارکسیست‌های انقلابی ایران، ۲۸ شهریور ۱۳۹۸.

^۴ بنگرید به: همه قدرت به دست شما، فراخوان عمومی به ایده اداره شورایی جامعه. یاشار دارالشفاء و لیلا، فلاخن ۱۲۴.

زمان، در هنگامه‌ای که چنین نامه‌ای به امضای یکی از رهبران آن اعتراضات می‌رسد؛ ناتوان از فهم و درک واقعیت‌های مادی جنبش کارگری و استخراج و تبیین «چه باید کرد» صحیح بوده و هستند. این‌ها همیشه از نتایج اعمالشان ركب خواهند خورد و اگر مجال یابند خود و مبارزات یک طبقه را به قهقرای نابودی خواهند کشید.

چپ پروغرب، نه تنها از نگارش چنین نامه‌ای دچار بهت و حیرت شده، بلکه همچون کودکی که فریب آموزگار را خورده باشد، درگیر این بازی ابتدایی و کودک‌فریبانه شد که بالاخره اول مرغ بود یا تخم مرغ؟ به عبارت دیگر هنوز مانده‌اند که این تاکتیک اسماعیل بخشی بود برای رسوا کردن جمهوری اسلامی و یا آن که «طراحی سوخته» دیگری برای ضربه زدن به وجهه بخشی؟ اینان چنان کوردل و کم‌مایه‌اند که نمی‌توانند ببینند که ماجرا اصلاً این نیست که آیا مثلاً اسماعیل بخشی تحت فشار بوده و چنین نامه‌ای نوشته و یا ابتکار عمل به خرج داده و غیره و ذلک. مسئله اتفاقاً آن است که انتشار چنین نامه‌ای سرشت‌نمای گرایشی است درون مبارزات کارگری در ایران که به میانجی آن می‌توان شمایی از شرایط عینی و ذهنی‌ای به دست آورد که کارگران بر مبنای آن مبارزات خود را به پیش می‌برند.

کارگران، سرمایه‌داران و مبارزه طبقاتی

کارگران و سرمایه‌داران، از بدو پیدایش شیوه تولید سرمایه‌دارانه، بر سر تعیین مزد و دیگر شرایط کار (زمان روز-کار، بیمه‌ها، مسکن، قراردادهای و...) درگیر جدال و کشمکش بوده‌اند. مبارزه بر سر مزد خود جزئی از مبارزه طبقاتی میان کارگران و سرمایه‌داران است. مبارزه بر سر شرایط کار، امکان و ضرورت غلبه بر رقابت میان کارگران را فراهم می‌آورد. در میانه چنین مبارزه‌ای نیز همین حرکت به سمت الغای رقابت میان کارگران و غلبه بر پراکندگی در صفوف کارگری است که از اهمیت برخوردار است. چرا که خود این رقابت و پراکندگی است که در وهله نهایی، به سرمایه‌داران امکان پیروزی و سرکوب کارگران را می‌دهد. چرا که «شرط اساسی برای هستی و سلطه طبقه بورژوا تکوین و افزایش سرمایه است؛ شرط [هستی] سرمایه کار مزدی است. کار مزدی فقط بر پایه رقابت میان کارگران استوار است.»^۵

حال، نکته در این‌جاست که مبارزات کارگری، تا آنجا که در چارچوب تعیین سطح دستمزدها و دیگر شرایط کار باقی می‌ماند، مبارزه‌ای است که هنوز در درون مرزهای نظم سرمایه‌داری قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، مبارزه صرف بر سر تغییر دستمزدها، امکانی است که در بطن مناسبات سرمایه‌دارانه کارگذاری شده است. کارگر نیروی کار خود را به‌عنوان کالا در بازار عرضه کرده و سرمایه‌دار حق انحصاری بهره‌برداری از این کالا را، همچون تمام کالاها، کسب می‌کند. با این همه، برخلاف تمامی اجناسی که در بازار عرضه می‌شوند، کارگر، یعنی مالک نیروی کار، کالای خود را در تمامی مراحل به مصرف رسیدن‌اش، تا خود محل تولید همراهی می‌کند و همواره بر سر قیمت کالای عرضه شده با خریدار، مجادله می‌کند. این مجادله‌ای است که به‌سادگی می‌تواند درون مرزهای جهان بورژوازی باقی بماند. از همین‌رو است که دولت بورژوازی، ولو با اکراه، به‌سادگی راه‌های پاسخ‌گویی به آن را، از قبیل ایجاد تشکل‌های

^۵ مارکس، کارل و فردریک انگلس، مانیفست کمونیست، ترجمه حسن مرتضوی و محمود عبادیان، نشر اینترنتی، صفحه ۵۲.

زرد (همچون خانه کارگر)، وزارت خانه‌ها و حتی سازمان جهانی کار، می‌یابد و هر جا هم که این سازوکارها قادر به ایجاد توافق با کارگران نباشند، مسیرهای ساده‌ای را برای سرکوب مبارزات کارگران پیدا می‌کند.

تا زمانی که هدف اعتراضات تنها و صرفاً معطوف و محدود به افزایش سطح دستمزدها است، تا زمانی که اعتراضات نتواند کارگران را در برابر سرمایه‌داران، در قالب نهاد و سازمان مستقل کارگری، متحد و منسجم سازد، دست‌آوردها و پیروزی‌های مقطعی کارگران در این زمینه به‌سادگی می‌تواند از میان برود. این استقلال نیز بیش از هر چیز استقلال از بورژوازی و گفتمان‌های آن و ایستادن بر پویه‌ها و وهله‌های مبارزه طبقاتی پرولتاریا است. الغای رقابت میان کارگران به گسترش اتحاد در بین آنان بستگی دارد. بی‌شک چنین اتحادی در لحظه و دقیقه اعتراضات وجود دارد. اما کارگران و رهبران‌شان اگر نتوانند این اتحاد را تثبیت کنند و به آن هیئت پایدار و دائمی ببخشند، یعنی اگر نتوانند دست به تأسیس اتحادیه و سندیکای مستقل خود بزنند، در کوتاه‌ترین زمان دست‌آوردهای مقطعی خود را مجدداً از دست خواهند داد. «ثمره حقیقی پیکارهای [کارگران] نتیجه‌ای نیست که بی‌درنگ حاصل می‌شود بلکه گسترش پیوسته اتحاد کارگران است.»^۶

ناتوانی در تبدیل یک اعتراض کارگری به پایه و مبنایی برای تأسیس (و یا احیای) تشکل مستقل کارگری، مبارزات روزمره پرولتاریا را به شوره‌زار هدایت می‌کند و دست آخر کارگران را پراکنده و شکست‌خورده به خانه‌های‌شان بازمی‌گرداند. این همان وضعیتی است که مبارزات کارگران در ایران به آن دچار شده است.^۷ برای بهتر دریافتن موضوع کافی است نگاهی به مبارزات و اعتراضات چند سال اخیر کارگران در ایران بیفکنیم: اعتصاب شکوهمند پنج هزار کارگر معدن سنگ آهن بافق، اعتصاب پانصد تن از کارگران معدن آق‌دره تکاب، اعتصاب کارگران بازنشسته فولاد اصفهان، اعتصاب دوهزار کارگر معادن البرز شرقی و غیره. از آن همه مبارزه و تکاپو چیز چندانی در چنته نمانده است.^۸ عدم حفظ اتحاد کارگران در برابر سرمایه‌داران، مبارزات کارگری را به ورطه نبردی فرسایشی با بورژوازی و دم‌دستگاه سرکوب‌اش می‌کشاند. وضعیتی که برنده آن از قبل مشخص است.

^۶ همان، صفحه ۴۸.

^۷ خسرو خاک‌بین همین مسئله را در قالب مسیری دورانی بیان می‌کند: «معوق کردن مطالبات کارگری، اعتراضات کارگری، ... هجوم سرمایه‌داران و دولت‌شان به کارگران، مقاومت کارگران در برابر این هجوم، در بهترین حالت گرفتن مطالبات و بازگشت به سر کار، و در نهایت سرکوب پیشروان کارگری، و چند صباح بعد با حمله دیگر سرمایه‌داران باز روزی از نو روزی از نو. سرمایه‌داران نیز این مسیر را خوب یاد گرفته‌اند و هر بار با مهارت بیشتری وارد میدان می‌شوند». مبارزات کارگران، استراتژی و تاکتیک‌ها.

^۸ برای نمونه پرداخت حقوق بازنشستگان بافق همچنان با تأخیر صورت می‌پذیرد و کارگران فولاد اصفهان و معادن البرز شرقی با مشکلات عدیده در خصوص بیمه‌های درمانی مواجه‌اند. در این خصوص بنگرید به: «یک روز در میان بازنشستگان فولاد، اینجا کسی ریه ندارد»، ایلنا، مرداد ۱۳۹۷. نیز: «روزهای نفس‌تنگی و سرفه/بازنشستگان فولاد و جستجوی مدام برای یک بیمارستان»، ایلنا، ۱۴ آذر ۱۳۹۸.

باید توجه داشت که تأکید بر ضرورت تأسیس نهادهای مستقل کارگری، اشاره به اتحادیه‌گرایی و تأکید بر صرف مبارزه اقتصادی نیست. آن شکل از اتحادیه‌گرایی که امروز به‌ویژه در کشورهای غربی وجود دارد، علی‌رغم تمام دست‌آوردهای اش، چیزی جز تداوم و حلول رفرمیسم در سطح تشکیلات پرولتری نیست. شکل مستقل کارگری، همچون هر ساختار دیگری در مبارزه طبقاتی صرفاً مرحله مشخصی از مبارزه است که ضرورت تأکید بر تشکیل اش یا گذار از آن را خود شرایط و احوال مبارزه طبقاتی تعیین می‌کند. تأسیس چنین تشکلهایی، بخشی از مبارزه است و یکی از وظایف اش نشان دادن نابسندگی مبارزات روزمره‌ای است که از رهگذر همین تشکلهای پی گرفته می‌شوند. یکی از شروط لازم، و نه کافی، برای آگاهی پرولتاریا بر ضرورت گذار از چنین مبارزه‌ای و حرکت به سمت الغای کل نظام سرمایه‌داری، تشکیل چنین نهادهایی است. الغای رقابت میان کارگران صرفاً مقدمه‌ای برای به زیر کشیدن سرمایه از اریکه قدرت است و «اگر کارگران از مرحله الغای رقابت میان خود فراتر نروند، در واقع درازمدت قوانین تعیین سطح دستمزدها دوباره اجرا خواهند شد.»^۹

پس شکل و اتحاد کارگران نه صرفاً به معنای اتحاد آنان در یک اعتراض و تجمع صرف، بلکه به معنای توانایی آنان در ایجاد نهاد مستقل کارگری و آگاهی هم‌بسته آن است. همچنین شکل کارگران تنها برای پیگیری دستمزدها نیست که اهمیت دارد. اتحاد کارگران در تشکلهای کارگری و ایستادن بر قرارگاه فعالیت حوزه‌ای، بستر و زمینه‌ای را فراهم می‌کند که بر متن آن امکان شکل‌گیری و ارتقای آگاهی طبقاتی پرولتاریا به وجود می‌آید. شرط ضروری خودآگاه شدن پرولتاریا نسبت به جایگاه اش در مناسبات تولید و گام نهادن اش در مسیر امحای نظم طبقاتی، تشکیل یابی کارگری است. اما صرف ایجاد تشکل، کافی نیست. تشکل همیشه هدف دوگانه‌ای دارد: یکی توقف رقابت میان کارگران و دیگری پیش‌برد رقابت و نبرد عمومی آنان با سرمایه‌دار. «هدف نخست، افزایش دستمزد است اما به تدریج حفظ اتحاد کارگران در مقابل سرمایه‌ای که همیشه متحد است ضروری‌تر از حفظ دستمزدها می‌شود.»^{۱۰} هدف دوم چیزی جز آگاه‌سازی کارگران بر این نکته نیست که بدون فراروی از نظم سرمایه‌داری، هر دست‌آورد کوتاه‌مدت، ولو که چشم‌گیر و درخشان باشد، در نهایت از طبقه کارگر بازستانده می‌شود. و این بازستانی همواره با سرکوب، یأس و سرخوردگی برای توده کارگران و زندان برای رهبران شان همراه است.

اعتراضات هفت‌تپه همان مسیری را پیمود که دیگر اعتراضات کارگری در این چند سال پیموده‌اند؛ با یک تفاوت. اینجا دیگر آن بزنگاهی بود که، ولو به قیمتی سنگین، نشان داد که اتخاذ راهبرد و سیاست نادرست در عرصه مبارزات کارگران، تا چه اندازه می‌تواند ویران‌گر باشد. اینجا آن عرصه‌ای بود که نشان داد چگونه آن چرخه باطلی که در مبارزات کارگری شکل گرفته می‌تواند نطفه‌های اتحاد کارگران را درهم شکسته، دست‌آوردهای حداقلی شان را بر باد دهد و با ایجاد امکانی برای نفوذ نیروهای پروغرب، مبارزه را به سطوح و

^۹ اتحادیه‌های کارگری، صفحه ۲۵.

^{۱۰} همان، صفحه ۶۳.

مراحل ابتدایی تر عودت دهد. شورآگرایی و درپیش نهادن پیشنهاد کنترل کارگری به عنوان راه کاری برای صیانت ابزار تولید و حقوق کارگران از دست اندازی های سرمایه توسط رهبران کارگری، و تبلیغات گسترده چپ پروغرب حول این محور، بدیلی بود که نمی توانست در آن مقطع مشخص هم بسته سطح مبارزات و سطح اتحاد کارگران باشد. بلکه بدتر از آن: اساساً شورآگرایی نه تلاشی برای پیش بردن مبارزه طبقاتی، بلکه بیان منویات بورژوازی چپ پروغرب در لباس ادبیات پرولتری بود. همین امر طومار مبارزات کارگران را درهم پیچید. خواهیم دید که چگونه؟

روند مجدد اعتراضات و اعتصابات کارگری در هفت تپه که از سال ۹۶ به این سو شکل گرفته بود، در آبان ماه سال ۹۷ با اعتراضات گروه ملی فولاد پیوند خورده و مجموعه این حرکت با شعار اداره شورایی کارخانه همراه شد. در این میان ضرورت ایجاد نهاد مستقل کارگری، که در اینجا با نام سندیکا آن را بازمی شناسیم، از جانب نیروهای چپ اگر نه نفی لافل غیرضروری معرفی شد.^{۱۱} چرا که به زعم ایشان شرایط جامعه «انقلابی» بود و طبقه کارگر پیگیر «امر سیاسی». پس در چنین شرایطی، حفظ مبارزات حوزه ای، یعنی احیا و تقویت نهادی که حول سازمان دهی کارگران برای پیگیری مبارزات روزمره شان شکل گرفته باشد، قسمی سازشکاری محسوب می شد. از منظر ایشان، در چنین اوضاع و احوالی کارگران می بایست کنترل کارخانه و تولید را در دست بگیرند. نقیضه ماجرا آنجا بود که اینان در حالی از ضرورت تبلیغ شورا در میان کارگران دم می زدند که به گواه خودشان، برای کارگران «شورا» معنایی جز همان شورای اسلامی کار را نداشت. برای گذار از این وضعیت ذهنی پرولتاریا نیز راهکاری خارق العاده در پیش گرفته شد: توضیح شفاهی معنی و تفاوت های شورای کارگری با شورای اسلامی کار! جایی که هنوز مبارزات روزمره کارگران در گیرودار احیای سندیکای از پیش موجود بود، قرار بر این شد تا با توضیح صرف، و نه کار و فعالیت عملی مشخص و مبتنی بر وضعیت مشخص مبارزه طبقاتی و سطح آگاهی پرولتری در میان کارگران، معنای دو پدیده مختلف برای ایشان مشخص شود.^{۱۲}

نتیجه چنین راهبردی قابل پیش بینی بود. کارگرانی که در نازل ترین سطوح تشکلیابی، در قالب تجمع هایی بر سر مزدهای معوقه و اخراج کارگران به بهانه تعدیل نیرو، با بورژوازی وارد پیکار شده و علی رغم کمترین امکانات سندیکایی (از جمله اتحاد پیشینی، امکانات مالی و...) نبرد ستودنی دو ماهه ای را با بورژوازی به پیش بردند، به جای حرکت به سمت تقویت جایگاه سندیکای از پیش

^{۱۱} برای مثال می توان به متون منتشره در شماره هفدهم نشریه گام اشاره کرد.

^{۱۲} بنگرید به مخالفان شوراها می ترسند همه چیزشان را از دست بدهند، فلاخن ۱۴۶. میثم آل مهدی در گفت و گو با فلاخن ضمن توضیح دادن همین شکل و سبک کار، که از سال ۹۵ در جریان بوده، نتایج کوشش های شورآگرایان در هفت تپه را چنین توضیح می دهد: «در سال ۹۷ وارد فاز اجرایی این ایده ها شدیم... اما به دلیل سرکوب هایی که به وجود آمد... به دلیل ترس از اینکه وارد مرحله شورای اسلامی بشویم ناخواسته یک عقب گرد تاکتیکی کردیم چون دیدیم اگر مسئله شوراها را مطرح کنیم برگه ای به اسم شوراها ی اسلامی را رو خواهند کرد...». آل مهدی خود به روشن ترین وجهی درک و آگاهی موجود را تشریح کرده است! زمانی که استراتژی مبارزه، نه بر مبنای واقعیات مبارزه طبقاتی که بر مبنای «قدرت تخیل» سرنگونی طلبانه تعیین شود، سرمایه داران به سادگی و با روکردن برگه ای به نام شورای اسلامی «ایده ها» و تخیلات رؤیابافان را به آتش می کشند! فعالان کارگری نیز ناگزیر تمام شکست های خود را همواره با علت العلل «سرکوب» توضیح می دهند.

موجود (تدوین و تصویب اساسنامه مورد قبول کارگران و برگزاری انتخابات برای تعیین مسؤلین و نمایندگان سندیکا، احیای صندوق‌های مالی کارگری و...)، درگیر تحقق بخشیدن به هدفی شدند که نیروی اجتماعی بس عظیم‌تر و شرایط اجتماعی دیگری را می‌طلبید: اداره شورایی کارخانه.^{۱۳} مبارزه کارگران قربانی پیگیری هدفی تعیین شده از جانب نیروهای پروغرب شد که در آن لحظه از عهده برآورده ساختن آن برنمی‌آمدند. هدفی که اساساً نسبتی با مبارزه طبقاتی نداشت و حتی در نظریه‌بافی‌های چپ پروغرب نیز نمی‌شد خط و ربط شورای مد نظر ایشان را با شوراها کارگری پیدا کرد! مبارزه معیشتی، به جای آنکه نبرد طبقاتی را یک گام به پیش ببرد، به یک فرار به جلو و قسمی ماجراجویی سیاسی بدل شد. رهبران کارگری در اینجا با شناختی نادرست از شرایط مشخص مبارزه طبقاتی در آن مقطع مشخص، به جای آنکه مبارزات معیشتی کارگران را به سمت احیای سندیکا پیش ببرند، اداره شورایی را در دستور گنجانده‌اند. چپ پروغرب نیز که وارد میدان شده بود، بر بستر اعتراضات شکل گرفته، مبارزات کارگران برای بازپس‌گیری حقوق‌شان را به‌عنوان تأسیس شورا در هفت‌تپه تبلیغ کرد.

آونگ ماجراجویی و رفریسم

در نظر نگرفتن شرایط عینی و ذهنی پرولتاریا در مقطع زمانی مشخص، و اتخاذ سیاست ناهم‌خوان با آن شرایط، همواره نتایجی فاجعه‌بار در پی دارد که تنها یک نمود کوچک‌اش درهم‌شکستن اراده و اتحاد کارگران خواهد بود. آن شرایط عینی و ذهنی همواره حدود و مرزهایی را برای مبارزات پرولتاریا و پیشگامان‌اش مشخص می‌کند که فرا رفتن و یا بازماندن از آن مرز و محدوده، معنای عمل انقلابی را از میان می‌برد: بازماندن از آن حدود و ثغور درغلتیدن به رفریسم و سازشکاری و فرارفتن از آن رفتاری است که تحت عنوان آوانتوریسم و ماجراجویی سیاسی از آن نام می‌بریم. شکستی که از پس چنین ماجراجویی‌های سیاسی‌ای رخ می‌دهد، نیروهای سیاسی و اجتماعی را، همچون جزری که پس از کِشند و مدّ دریا رخ می‌دهد، به ورطه سازشکاری بازمی‌گرداند. این هردو، پشت‌وروی یک سکه‌اند و همواره یکی از پس دیگری می‌آید. و تاریخ از این قبیل سکه‌های تقلبی، کم در آستین ندارد!

اشاره به یک نمونه تاریخی در اینجا می‌تواند روشن‌گر باشد. در سال‌های میانی سده نوزدهم، سردمداران جنبش انقلابی روسیه را نیروهای تروریستی آنارشیست تشکیل می‌دادند. "اراده خلق"، مهم‌ترین تشکیلات تروریستی بود که در این زمان در روسیه تزاری فعالیت می‌کرد. این جنبش در آغاز، هرگونه اصلاحات بورژوا-دموکراتیک را ارتجاعی دانسته و «قانون اساسی» را مفسده‌ای لیبرالی می‌نامید. جنبش تروریستی در روسیه هیچ‌گاه نتوانست در میان کارگران و دهقانان پایگاهی بیابد و هرچه از اثرگذاری بر آحاد ستم‌کشان ناتوان شد و هرچه از تبلیغ و سازمان‌دهی در میان ایشان عاجز ماند، بیشتر به‌سمت رادیکالیسمی ظاهری سوق یافت؛ و به

^{۱۳} برای نقد مطرح ساختن ایده اداره شورایی در آن زمان و دلالت‌های چنین راهبردی بنگرید به: انحراف ممنوع، حتی به چپ، مینا یاری؛ همچنین: از شورای پتروگراد تا شوراها پست‌مدرن، پوریا سعادت؛ همچنین: یک لانگ‌شات: از خیابان تا شورا، هادی کلاه‌دوز؛ نیز: مبارزات کارگران، استراتژی و تاکتیک‌ها، خسرو خاک‌بین. تمامی مطالب فوق در فضای مجازی در دسترس است.

بیان تروتسکی بمب و باروت جای تبلیغ و آموزش را گرفت. در دهه ۱۸۸۰ نیروهای تروریست، موفق به ترور تزار وقت شدند. با این همه ترور یک تزار دستگاه سرکوب را از میان نبرده بود و آحاد ستم‌کشان نیز حمایتی از ایشان نکردند. پلیس سیاسی در پی این ترور به تکاپو افتاد و صدها تن از تروریست‌ها و آنارشپیست‌ها به جوخه‌های اعدام سپرده شدند. با بر سر کار آمدن آخرین تزار روسیه، "اراده خلق" که هم از تأثیرگذاری بر توده‌ها ناتوان بود و هم چماق سرکوب تزاری را بر سر خود می‌دید، بیانیه‌ای صادر کرد و خواهان آن شد تا در صورت اجرای بی‌کم‌وکاست قانون اساسی عملیات تروریستی خود را پایان دهد. همان قانون اساسی که بیشتر مفسده‌لیبرالی‌اش می‌خواند، از شنیدن نام آن اکراه داشت و پی‌گیری تصویب‌اش را سازشکاری می‌دانست. انقلابیون رادیکال اینک به آشتی و سازش تن در می‌دادند. این آونگی است که جنبش‌های انقلابی را به سادگی از هم می‌درد.

آنچه در هفت‌تپه رخ داد، چیزی از جنس همین آونگ است. کارگرانی که برای وصول مطالبات معوق خود و جلوگیری از تعدیل نیرو پا به میدان گذاشتند، درگیر راهبردی برای تحقق مطالبات خود شدند که در قدوقامت توانایی کل پرولتاریای متشکل بود. و می‌دانیم که در وضعیت فعلی چنین سطحی از تشکل و آگاهی طبقاتی هم‌بسته آن وجود ندارد.^۴ رهبران و پیشروان کارگری «اداره شورایی کارخانه» را در پیش نهادند و چپ پروغرب، با تمام توان در شیپور «اداره شورایی» دمید. چنین سیاستی، که نیازمند عمل متحد و یک‌دست پرولتاریا نه در حیطه یک یا چند کارخانه بلکه در گستره یک کشور و حتی بیش از آن است، به چیزی جز آشفتگی در مبارزات کارگران و شکست ایشان نمی‌انجامد. کارگران یک یا چند کارخانه مسؤلیت تحقق مطالبه‌ای را برعهده گرفته‌اند که نیازمند پیکری بس تنومند است. و شانه‌های کوچک زیر چنین بار سنگینی می‌شکنند. در پی چنین شکستی بود که شورای اسلامی امکان نفوذ در میان کارگران را یافت. در پی چنین شکستی است که رهبران کارگری به سادگی اسیر سیاست‌های دیگر طبقات می‌شوند و گاه به سازش نیز تن در می‌هند.

^۴ تذکر و یادآوری مداوم این امر، همواره از سوی چپ بورژوایی به «آیه یأس» خواندن تفسیر و تأویل شده و تحت عنوان «انفعال» و «دست‌روی دست گذاشتن» تخطئه می‌شود. حال آن‌که برعکس، این دقیقاً در نظر گرفتن شرایط و وضعیت عینی مبارزه طبقاتی و توان مانور سیاسی پرولتاریا در ایران است. تنها از ره‌گذر به رسمیت شناختن این وضعیت می‌توان راهبردی دقیق برای گذار از آن و یک‌گام به‌پیش بردن‌اش را شناسایی کرد. این معنایی ندارد جز شناخت دقیق شرایط مشخص و به تبع آن ارائه تبیین، تحلیل و چه باید کرد مشخص، که در اینجا چیزی نیست جز درپیش گرفتن صبری انقلابی و فعالیت منضبط نیروهای انقلابی در حوزه‌ها به‌منظور تشکلیابی پرولتاریا و پراتیک خط صحیح کمونیستی بر بستر آن. چپ بورژوایی ناشکیبایی خود را به نام رادیکالیسم انقلابی جا می‌زند و شناخت صحیح اوضاع و عمل منطبق بر آن را انفعال و درج‌ازدن می‌نامد. از قضا همین ناشکیبایی است که مبارزات کارگری را به سرگیجه و درج‌ازدن دچار می‌کند! طنز تلخ داستان آنکه رادیکالیسم صوری این نیروی سیاسی و عمل هم‌بسته آن دمدام به سنگ می‌خورد و ضربات مهلک بر مبارزات پرولتاریا وارد می‌آورد. و چون از همان آغاز نه بر اساس واقعیات و فهم کلیت امور، که بر اساس درکی جزء‌گرایانه و پوزیتیویستی و بر اساس تخیلات عمل می‌کند، نمی‌تواند چرایی شکست‌های مکررش را درک کند. (گو آنکه قصدی در این خصوص نیز ندارد!) همین است که همواره خودش نیز انگشت‌به‌دهان به نظاره تبعات ناشکیبایی‌های کودکانه‌اش می‌نشیند و دست بالا شکست‌اش را، مظلومانه، نتیجه صرف سرکوب و نبود دموکراسی و آزادی فهم می‌کند.

«مجمع نمایندگان» که در هفت تپه شکل گرفت، نهادی بود که امکانی را برای حرکت به سمت بازیابی و احیای سندیکای از پیش موجود فراهم می‌کرد. مجمع نمایندگان می‌توانست آنجا که سندیکایی وجود نداشت به هیئت مؤسس سندیکا بدل شود و یا در اینجا به هیئت بازگشایی سندیکای از پیش موجود. دخالت نادرست و انحرافی چپ پروغرب در هم‌افزایی با مداخلات سرکوب‌گرانه کارفرما و سرکوب پلیسی قرار گرفت و این امکان را از میان برد. این دخالت مخرب نیز در بطن شرایطی ممکن شد که پیشتر توضیح داده شد. به این ترتیب مجمع نمایندگان به جای بدل شدن به مبنای تأسیس نهادی برای ایجاد پیوند میان مبارزات روزمره و معیشتی کارگران با ضرورت الغای نظم سرمایه‌دارانه و نیز نهادی برای آموزش سیاسی، فرهنگی و... ایشان، به ابزاری برای تحقق یک هدف سیاسی انحرافی تعیین شده از جانب نیروهای پروغرب بدل شد.

چپ پروغرب از این «شورای کارگری» توقع پیش‌برد سیاست بورژوایی سرنگونی طلبانه‌اش را داشت و حضور متحد کارگران برای پیگیری مطالبات معیشتی‌شان را، به «تأسیس شورا توسط کارگران» جعل و ترجمه می‌کرد. اما کارگران از چنین نهادی، توقع پیگیری مطالبات معیشتی‌شان را داشتند، حال به هر اسم و با هر عنوانی. نتیجه چنین تناقض و آشفتگی‌ای آن شد که «مجمع نمایندگان» در عرصه واقعی صرفاً به ابزاری ناکارآمد برای پیش‌برد چانه‌زنی میان کارگران اعتصابی و سرمایه‌داران و دولت متبوع‌شان بدل شد و حتی از عهده پیش‌برد صحیح همان چانه‌زنی و مذاکره نیز برنیامد! همین «مجمع نمایندگان» در اولین برخوردهایش با متولیان سرمایه از هم پاشید. نمایندگان کارگران به دسته‌های مختلفی تجزیه شدند و حتی برخی‌شان وارد همان شورای اسلامی کار شدند. آنگاه که این مجمع از برآورده کردن خواست کارگران ناتوان ماند، اعتراضات متحد کارگری نیز برای مدتی طولانی به محاق رفت.

پس در پیش گرفتن مطالبه «اداره شورایی» در هفت تپه، بیش از آنکه مطالبه حقیقی خود کارگران باشد، موج‌سواری و استفاده فرصت طلبانه چپ پروغرب از بستر اعتراضات کارگری بود. باید توجه داشت که این تنها هجمه رسانه‌ای چپ پروغرب نبود که به ایشان فرصت چنین سوءاستفاده‌ای را می‌داد. سطح انکشاف مبارزه و نیز آگاهی هم‌ارز با آن است که به چنین نیروهایی اجازه جولان بر مبارزات کارگری در ایران را می‌دهد. اینجاست که ضرورت مسلح شدن رهبران کارگری به آگاهی طبقاتی، و پافشاری و ایستادگی ایشان بر وهله‌های مبارزه را آشکار می‌سازد. در غیر این صورت اعتراضات کارگری و نمایندگانش به سادگی به بازیچه چپ پروغربی بدل می‌شوند که امروز به نام پرولتاریا، سیاست‌های بورژوایی را در میان کارگران پیاده‌سازی می‌کند. نتیجه چنین سیاست‌هایی نیز چیزی جز شکست بی‌چون و چرای کارگران نیست.

به دنبال چنین شکست‌هایی برای پرولتاریا، نه تنها یأس و رخوت کارگران را فرا می‌گیرد بلکه مهم‌تر از آن، صفوف متحد کارگران دچار گسست و پراکندگی می‌شود. در چنین فضایی است که بورژوازی بسیار آسان‌تر از قبل قادر به بازآرایی تشکلهای بورژوایی در میان صفوف کارگران (از قبیل شورای اسلامی کار) شده و لااقل بخشی از کارگران پیگیری مطالبات‌شان را به چنین تشکلهایی محول می‌کنند. همین سطح از تفرقه نیز برای سرمایه‌داران کافی است. باز در چنین شرایطی است که بازداشت رهبران و فعالین کارگری برای

بورژوازی ساده‌تر شده و امکان بدل ساختن زندان و محاکمه به بخشی از مبارزه متحد کارگران نیز از میان می‌رود. اسماعیل بخشی و دیگر رهبران کارگران زندانی، بر همین سیاق، مبارزه‌ای قهرمان‌مآبانه را در زندان پی گرفتند که هرچند هم‌دلی هم طبقه‌ای‌هاشان را با خود به همراه داشت، اما از حمایت فعال و تأثیرگذار آحاد کارگران از آن خبری نبود. چرا که پیشاپیش نهاد کارگری مستقل و توانایی برای بدل ساختن پیگیری آزادی رهبران کارگری به مبارزه متحد کارگران وجود نداشت. خود اسماعیل بخشی نیز پس از سرکوب کارگران در هفت تپه و بازداشت رهبران کارگری، نه در قامت یک رهبر کارگری، بلکه در قامت یک فعال حقوق بشر ظاهر شد. به این ترتیب کل ماجرای سرکوب کارگران به شکنجه در زندان‌های جمهوری اسلامی تقلیل یافت. آن هم نه به‌عنوان سرکوب پلیس سرمایه‌علیه کارگران، بلکه به‌عنوان نقض حقوق بشر توسط «دولت استبدادی»! در ادامه ماجرا نیز وی، وزیر اطلاعات را به مناظره بر سر شکنجه در زندان‌های جمهوری اسلامی دعوت کرد و الی آخر. پیگیری آزادی وی را نیز نه کارگران حاضر در میدان، بلکه همان فعالین حقوق بشری به‌پیش می‌بردند و می‌برند. مبارزه بخشی در زندان نه در راستای پیش‌برد امکانات مبارزات کارگران بود و نه در راستای آگاهی بخشی به کارگران.^{۱۵} از همین‌روست که برای رهبران زندانی نیز همان آونگ و نوسانی رخ داد که پیشتر برای خود آن جنبش توده‌ای رخ داده بود: بخشی که به‌دنبال افشای شکنجه در زندان‌های جمهوری اسلامی بود ناگهان از رئیس قوه قضاییه خواهان اثبات وعده‌هایش در خصوص عدالت شد.

چنین عملکردی صرفاً همان درکی را بازتاب می‌دهد که کل چپ بورژوازی با آن دست به گریبان است. گویی با تغییر فلان رئیس و بهمان مدیر می‌توان انتظار داشت که رفتار کل دستگاه تغییر کند. یکی از ارکان دولت بورژوازی سرکوب کارگران است و ابراهیم رئیسی نیز صرفاً یکی از آمران و عاملان آن. با هر وعده و مدعایی که داشته باشد، حتی اگر آن را عملی کند، در نهایت جزئی از تمامیت دم‌ودستگاهی بورژوازی است که کارویژه‌اش حفظ مناسبات سرمایه‌دارانه است. بخشی، حتی اگر با هدف افشای چهره دروغین رئیسی چنین نامه‌ای نگاشته، در نهایت دست به مبارزه‌ای فردی و قهرمان‌گرایانه زده، چرا که پیشتر تمام پیوندهایش با مبارزه طبقاتی گسسته شده و اکنون دست بالا می‌تواند با کمپین‌های حقوق بشری هم‌گرا شود.

باری، مسئله اصلی این نیست که شخص اسماعیل بخشی چرا و در چه شرایطی دست به نگارش چنین نامه‌ای زده است؟ مسئله این است که آن نامه خود درد نشان و سرشت‌نمای همین حرکت بین دو قطب رفرمیسم و ماجراجویی سیاسی است. اگر تا همین چند صباح پیش، این چپ ایران بود که، بنا به خصلت بورژوازی‌اش، میان ظاهر شدن در قامت براندازانی تمام عیار و بدل شدن به دنباله ناتوان جنبش اصلاحات در نوسان بود، امروز همین مسئله، به‌ویژه به علت دخالت انحرافی چپ پروغرب، کل جنبش کارگری را تهدید

^{۱۵} در خصوص شرح و نقدی بر الگوهای موجود در مبارزات کارگری ایران و توضیحی درباره الگوهای مبارزه رهبران کارگری در زندان و دلالت‌های سیاسی و طبقاتی آن بنگرید به: انقلاب و انفعال، روزبه راسخ؛ همچنین: دو الگو در جنبش کارگری ایران، روزبه راسخ، شهریور ۱۳۹۶؛ نیز: دو زمین، جلال اعتمادزاده.

می‌کند. مبارزاتی که در هفت‌تپه در جریان بود، از یک‌سو امکانی را برای اعتلای انسجام و آگاهی در میان کارگران فراهم کرده بود و از سوی دیگر واجد خصائلی بود که امکان دخالت انحرافی نیروهای پروغرب را فراهم می‌ساخت. اگر تا پیش از این در جنبش کارگری ایران همان چرخه معیوبی کار می‌کرد که به سرمایه‌داران امکان سرکوب مبارزات کارگری را می‌داد، اینک به‌علت دخالت ویران‌گر چپ پروغرب و ناتوانی رهبران کارگران در تشخیص و پیاده‌سازی سیاست صحیح، یعنی حرکت به سمت احیای سندیکا، کارگران هفت‌تپه به ورطه ماجراجویی سیاسی کشیده شدند. یعنی قرارگاهی که سرکوب دولت سرمایه را به ضربه‌ای تمام عیار بر پیکر مبارزات کارگری بدل کرد. پس از این بود که اتحاد اولیه کارگران از هم پاشید و دست آخر به جای سندیکای مستقل کارگری، این شورای اسلامی کار بود که احیا شد. این در حقیقت چیزی جز احیای رفرمیسم نبود. استقرار رهبران کارگری بر سیاست غیرطبقاتی و نیز تکه‌تکه شدن و بازگشت مبارزه به سطوح پیشین‌اش در هفت‌تپه، پیوند رهبران کارگری را با مبارزات کارگری از هم گسست و ایشان را به نوساناتی دچار کرد که برای مثال در خصوص اسماعیل بخشی شاهد بودیم.

برخلاف منظری که این روزها باب شده، این صرفاً اسماعیل بخشی‌ها و میثم آل‌مهدی‌ها نیستند که جنبش کارگری را در جایی چون هفت‌تپه به چنین نوساناتی درمی‌آورند. بلکه خود امکان‌ها، گرایش‌ها و زمینه نهفته در جنبش کارگری است که ابتدا به ساکن این رهبران را به دامان چپ پروغرب می‌اندازد و اجازه می‌دهد تا ایشان چنین حرکت نوسانی‌ای را متحقق کنند.^{۱۶} چپ پروغرب بابت مداخله ماجراجویانه و ویران‌گرش در هفت‌تپه باید پاسخ‌گو باشد. نقش و عاملیت ایشان در به‌فقر کشاندن مبارزات کارگری در ایران را نیز باید در هر کوی و برزنی فریاد کرد. اما نمی‌توان بدون تشخیص آن شرایط عینی که چنین امکانی را به چپ پروغرب می‌بخشد، به تحلیل وضعیت نشست.^{۱۷} خود آن شرایط عینی و تبیین سیاست مشخص برای گذار از آن است که بیش از هر چیز برای کمونیست‌ها و طبقه کارگر از اهمیت برخوردار است. این شرایط وضعیتی را می‌آفریند که عبارت است از انحلال مبارزات کارگری در آکسیون‌های گذرا و موقت، که صرفاً حول تلاش برای کسب دست‌آوردهای کوتاه مدت شکل می‌گیرد، بی‌آنکه این آکسیون‌ها به مبنایی برای تأسیس سندیکا بدل شود. سوق نیافتن اعتراضات و اعتصابات کارگری به سمت تشکیل‌یابی کارگران در سال‌های اخیر، این امکان را برای

^{۱۶} برای نمونه در مطلبی تحت عنوان نامه‌ای که نباید نوشته می‌شد، منتشره در سایت تدارک کمونیستی، چنین نگرشی مشهود است. این تحلیل علی‌رغم اینکه با دقتی موشکافانه، چرایی بدل شدن اسماعیل بخشی از یک رهبر کارگری به یک فعال حقوق بشری را توضیح می‌دهد، با این همه شکست مبارزات کارگران هفت‌تپه را صرفاً و به‌تمامی به گرده اسماعیل بخشی و دیگران می‌گذارد.

^{۱۷} بررسی دقیق‌تر این شرایط مجال مفصل‌تر می‌طلبد. اما به اجمال می‌توان موارد زیر را برشمرد: وضعیت پست مدرنی که هم‌زاد و معاصر برآمدن عصر نئولیبرال در نظم سرمایه‌داری است، سوژه‌های اجتماعی را بیش‌ازپیش به سلول‌های منفرد و جدا از هم بدل می‌سازد و پیشاپیش هر شکلی از عمل جمعی را در قامت پیگیری منافع مشترک طبقاتی به‌شدت دشوار می‌سازد. همچنین بلشویسم‌زدایی از جنبش کارگری در سطح جهانی که طی چند دهه اخیر، به انواع و انحاء مختلف اجرایی شده و در سطح نظری نیز با تکوین نظریاتی چون مالتی‌تودگرایی، روی‌آوری به مبارزه در فضاهای شهری و... خود را نشان می‌دهد، جنبش کارگری را تا حد جنبشی در کنار دیگر جنبش‌های اجتماعی تنزل داده و شیوه‌ها و شگردهای مبارزات مدنی را به سرلوحه مبارزات کارگری بدل کرده است. این‌ها عواملی هستند که از امکان وجود و حضور عناصر آگاه در مبارزات کارگری نیز کاسته‌اند.

پیاده‌سازی چنین سیاست‌هایی فراهم می‌کند.^{۱۸} فراروی از این وضعیت را نیز هیچ چیز ممکن نمی‌کند مگر تن از زدن از آن شکلی از فعالیت سرنگونی طلبانه، که به‌ویژه توسط نیروهای پروغرب و به میانجی سطح نازل آگاهی پرولتری و بر بستر سیاسی فی‌الحال موجود در ایران هدایت می‌شود و دمامد مبارزات کارگری را به شوره‌زار می‌کشاند، و در مقابل آن تلاش برای متشکل ساختن پرولتاریا در حوزه‌های کارگری.

سرکوب و مبارزات کارگری

مبارزات کارگران با سرمایه‌داران همواره با سرکوب ایدئولوژیک و پلیسی از جانب بورژوازی و دولت‌اش همراه است. سرکوب بخشی از مبارزه طبقاتی است و پرولتاریا و پیشگامان‌اش تنها با لحاظ کردن وجود سرکوب و یافتن راه‌های مبارزه با آن می‌توانند مبارزه خود را علیه نظم سرمایه‌داری به پیش برند. با این حال چپ‌ها در ایران آموخته‌اند که هر شکستی را با معضلی لاینحل به نام سرکوب توضیح دهند و از این سرکوب نیز چیزی جز باتوم و چماق در اذهان بورژوایی‌شان تصویر نمی‌شود. اگر دستمزد کارگران پرداخت نمی‌شود، اگر کارگران نمی‌توانند دست به ایجاد سندیکای مستقل بزنند و غیره، تنها از آن روست که نیروهای سرکوب‌گر در صحنه حضور دارند. خلاصه اینکه کارگران شکست می‌خورند چون در ایران دولتی سرکوب‌گر بر سر کار است! این چپ از چنین آغازگاهی حرکت می‌کند و دست آخر نیز به این نتیجه می‌رسد که نبود دموکراسی و استیلای «استبداد، سرکوب و غارت» در ایران است که از اعتلای مبارزات کارگری پیش‌گیری می‌کند! همین است که مذبذب و لرزان از در حمایت از هر سیاستی در می‌آید تا مگر این «استبداد قرون وسطایی» را به هر طریق ممکن، با «دموکراسی» تاخت بزنند. رؤیای دست‌یابی به «حداقلی از دموکراسی» است که اینان را یک روز دلخوش اصلاحات و در نهایت جنبش ارتجاعی سبز می‌سازد و روز دیگر، دلخوش به دخالت هزار و یک سازمان و نهاد و دولت غربی مدافع دموکراسی و حقوق بشر. گویی شکلی از دولت بورژوایی نیز وجود دارد که بالاخره روزی در ایران تشکیل می‌شود و بدون هیچ شکلی از سرکوب، دست‌به‌سینه نظاره‌گر اعتلای مبارزه طبقاتی به دست ایشان می‌شود!

دولت ایران هم چون هر دولت بورژوایی دیگری در برابر مبارزات کارگران دست به انواع سرکوب می‌زند، گیریم سبعانه‌تر و آشکارتر از همتایان غربی‌اش. از بمباران ایدئولوژیک پرولتاریا گرفته تا شکل دادن به انواع تأسیسات و تشکیلات بورژوایی برای کارگران، و از حفظ و حراست حقوقی مناسبات مالکیت خصوصی گرفته تا قرار دادن چماق بر سر پرولتاریا؛ دولت بورژوایی راهکارهای خود را برای از هم پاشاندن هر شکلی از آگاهی و اتحاد در میان کارگران به خدمت می‌گیرد.

^{۱۸} این امر تنها مختص هفت‌تپه نبود. در خلال مبارزات کارگران هپکو-آذرآب طی یک سال اخیر نیز شاهد همان چرخه باطل بودیم که بیشتر توضیح داده شد. این وضعیت است که امکان مداخلات ویران‌گر چپ پروغرب را فراهم می‌کند. با این حال این تنها گرایش موجود در مبارزات کارگری نیست. ما شاهدیم که سندیکای شرکت واحد، طی سالیان اخیر، علی‌رغم تمام فراز و فرودهایش توانسته توانسته مبارزه‌ای پیگیر را در میان کارگران به پیش برد. اینها دو الگو و گرایش متفاوت‌اند که اولی به درج‌زدن و در نهایت عقب‌گرد مبارزات کارگران می‌انجامد و دومی امکانی است برای پیش‌برد نبرد پرولتاریا علیه سرمایه‌داران.

چپ پروغرب ایران، از وجود این سرکوب، وحدت همه علیه «دولت استبدادی» را نتیجه می‌گیرد و همواره می‌کوشد تا مبارزات کارگران را به مبارزه‌ای مدنی در کنار دیگر جنبش‌ها بدل سازد. از عریانی و سببیت این سرکوب نیز، «دولت قرون وسطایی و فقهی» را نتیجه می‌گیرد و تعویض «دولت فقهی» با «دولت دموکراتیک» را خواهان می‌شود. از همین رو است که اساساً نیازی به درنظر گرفتن سطوح و وهله‌های مبارزه طبقاتی در خود نمی‌بیند. برای سیاست و افق بورژوازی این چپ، صرف حضور چندصد هزار کارگر در صحنه که بتوانند «دولت استبدادی» را به زیر بکشند کفایت می‌کند. از این روست که همواره، خواسته و نخواست، کارگران را به پیاده‌نظامی برای نیروهای بورژوازی سرنگونی طلب بدل می‌کنند.

پس بر بستر جدال و تنش ایران با غرب، سیاستی سرنگونی طلبانه شکل می‌گیرد که افق خود را نه پیش برد مبارزه طبقاتی به منظور الغای مناسبات سرمایه‌دارانه و به زیر کشیدن سرمایه‌داران از قدرت، که صرفاً «سرنگونی دولت جمهوری اسلامی همین امروز و به هر قیمتی» تعریف می‌کند. این فضای سیاسی به همراه ضعف کارگران در حرکت به سمت تشکیل‌یابی مستقل، امکانی را در اختیار چپ پروغرب قرار می‌دهد که مبارزات کارگری را به سمتی بکشاند که سرکوب پلیسی را به ضربه‌ای بر پرولتاریا بدل کند. ضربه‌ای که مبارزات کارگران را چند گام به عقب می‌راند و اتحاد شکل گرفته میان کارگران را از هم می‌درد. بورژوازی تنها به مدد چماق نیست که پرولتاریا را به عقب می‌راند. وقتی که از پیش استراتژی نادرست (در اینجا شوراگرایی) و سبک کار هم‌ارز آن پی گرفته می‌شود، بورژوازی نه فقط با چماق، بلکه با شورای اسلامی کار و با تطمیع و تفرقه‌افکنی در صفوف کارگران بازمی‌گردد. همین است که امروز شاهدیم سطح مبارزات در هفت‌تپه به همان نقطه‌ای بازگشته که دو سال پیش از آنجا شروع کرده بود. خیانت چپ پروغرب در این جاست که به دولت بورژوازی امکان می‌دهد تا سرکوب خود را علیه مبارزات کارگری به ضربه‌هایی تمام عیار بر پیکر طبقه کارگر بدل کند، صفوف کارگران را شقه شقه کند و آنگاه بر بستر شکاف ایجاد شده، به حکمرانی خود پردازد.

در نهایت آنکه در شرایط سرکوب، اگرچه کارگران و رهبران‌شان به سادگی تحت تعقیب و زندان قرار می‌گیرند، با این همه، چون پیوندهای ایشان با مبارزه قطع نشده، چون خود مبارزه با ضربات پلیسی دچار واپاشی نشده، زندانی شدن ایشان نیز می‌تواند به اعتلا و پیش‌برد مبارزه یاری رساند: زندان نیز به محل مبارزه با بورژوازی بدل می‌شود. حفظ پیوند رهبران در بند با مبارزه کارگران ضامن و حفاظی است که می‌تواند ایشان را هرچه بیشتر از شکست و وادادن در برابر اذیت‌آزار و شکنجه و... در زندان، مصون نگاه دارد. حال آنکه وارد آمدن ضربه پلیسی رهبران کارگری را نیز به موقفی خارج از مبارزه طبقاتی پرتاب می‌کند. یعنی آنجا که ایشان به جای ادامه مبارزه طبقاتی در زندان، به مبارزات حقوق بشری روی می‌آورند و یا در فردای زندان دچار انفعال شده و مسیر انزوا را در پیش می‌گیرند.



آنچه نامه‌نگاری اسماعیل بخشی نمایان ساخت و مهر تأییدی شد بر آن، عبارت بود از مداخله ویرانگر چپ پروغرب در مبارزات هفت‌تپه، کشاندن مبارزات کارگری به بیراهه شورآگرایی و در نهایت ایجاد نوسانی که آن مبارزات را به سطوحی نازل‌تر عودت داد. نامه اسماعیل بخشی، صرفاً بازتاب و پژواکی از این نوسان بود. از سر تأسف بسیار است که برای تأییدی بر تمام نقدهایی که به شورآگرایی شد، باید چنین هزینه‌ای پرداخت می‌شد. امروز و پس از گذشت یک سال و اندی از وقایع هفت‌تپه، باید مشخص شده باشد که استراتژی شورآگرایی و کنترل کارگری چه دلالت‌هایی داشت و چگونه به شکست و تکه‌تکه شدن مبارزات کارگری منجر شد. چپ پروغرب باید در برابر آن همه هوچی‌گری و شارلاتانیسم رسانه‌ای اش پاسخ‌گو باشد. چرا که نقشی بی‌بديل در سوءاستفاده از بستر لرزان مبارزات کارگران و قرار دادن مبارزات در معرض ضربات پلیسی داشت. امروز دیگر باید مشخص شده باشد که «دست‌خر» از آستین چپ پروغرب بود که بیرون آمد و بر فرق نحیف مبارزات کارگران کوبید.^{۱۹} امروز دیگر باید مشخص شده باشد که نه فقط در هفت‌تپه، بلکه در عرصه مبارزات کارگری در ایران، تلاش برای تشکیل‌یابی مستقل پرولتاریا در حوزه‌های کارگری و پیاده‌سازی استراتژی و تاکتیک‌های متناسب با شرایط مشخص کنونی، آن قرارگاه و مبدایی است که می‌تواند مبارزات کارگری را به سطحی نوین رهنمون سازد.

این تجربه و درسی است که به بهایی سنگین به دست آمده است. بی‌شک اینکه اسماعیل بخشی و دیگران در زندان بودند، قلب هر کمونیست و پیشگام طبقه کارگر را به درد می‌آورد. اما نه صرفاً از آن رو که اسماعیل بخشی و دیگر کارگران تحت فشار و تعقیب و آزار روزگار می‌گذرانند. بلکه بیش از آن، از یک‌سو از این جهت که چنین وضعیتی نشان‌دهنده انحرافی است که اگر تا چند صباح پیش، نیروهای چپ را در ایران، بنا به خصلت و ذات بورژوایی‌شان، به آونگ و نوسان وامی‌داشت، امروز می‌رود تا مبارزات توده‌ای کارگران را دست‌خوش نوسانی کند که محصول جانبی مداخلات انحرافی چپ پروغرب بر بستر سطح نازل مبارزه طبقاتی است. نوسانی که تشدید شدنش، مخرب هر امکانی برای پرولتاریا خواهد بود. از سوی دیگر نیز از آن جهت که اینک پیشروان کارگری، به‌جای آنکه در زندان، به رهبرانی آبدیده بدل شوند، در مسیر تبدیل شدن به فعالین حقوق بشری و در نتیجه فعالین پروغرب قرار می‌گیرند. به‌جای

^{۱۹} اشاره نگارنده به متنی است تحت عنوان «دست‌خر از مبارزات کارگران هفت‌تپه و فولاد کوتاه!»، به قلم هژیر پلاسچی، منتشره در سایت راه کارگر به تاریخ ۱۷ دی ۱۳۹۷. وی و هم‌مسئولان‌اش، که با وقاحتی وصف‌ناپذیر نقد شورآگرایی و توضیح دلالت‌های آن را در مقطع کنونی، بدون هیچ پاسخ روشنی، تنها با فحاشی‌هایی که در شأن ایشان بود، «هجمه چپ‌های محور مقاومتی» به ایده شوراها می‌نامیدند، باید در برابر شکست و عقب‌گردی که در هفت‌تپه رخ داده پاسخ‌گو باشند. باید متذکر شد که برچسب «محور مقاومتی» تنها غوغاسالاری این حضرات است تا مگر خود را از دم تیغ نقد کمونیستی برهانند. وگرنه خواننده می‌داند که چپ محور مقاومتی اصلاً «جان‌زیبای» خود را به مسائل کارگران و جنبش کارگری آلوده نمی‌کند و در پله‌زار نظروزرانه خود آرمیده است. اینان همچون تمام بورژوازمسلکان دیگر، پرولتاریا را برای تأمین هدفی جز منافع طبقه کارگر نیاز دارند. اینان از کارگران چیزی جز سرنگونی فوری و بی‌قید و شرط جمهوری اسلامی را نمی‌خواهند. حال به هر قیمتی که باشد. از این رو است که بر هر آنچه که نشان دهد در لحظه مشخص کنونی، سرنگونی جمهوری اسلامی، نه منافع تاریخی-جهانی پرولتاریا، که منافع این یا آن دولت بورژوایی را تأمین می‌کند، برچسب محور مقاومتی می‌زنند.

آنکه دوران زندان و بازداشت، پیشروان کارگری را در پیوستار مبارزه طبقاتی و یاری‌رسانِ انکشاف و هله‌های نوین آن قرار دهد، ایشان به فعالینی بدل می‌شوند که یا «بر سر هزینه‌های جنگ» با دشمن خود چانه می‌زنند و یا به آبِ در آسیابِ سرنگونی طلبان و توشه در انبانِ پروامپریالیست‌ها بدل می‌شوند.

باری، مشهور است که لنین مبارزه را به تلاش برای فتح قله‌ای ناشناخته تشبیه می‌کرد. برای کوهنورد، هر شکست و عقب‌گرد از مسیر، نه اتمام تلاش‌ها، بلکه سرآغازی دیگر است برای فتح قله از مسیری دیگر. امروز مبارزات هفت‌تپه، دچار شکست و عقب‌گردی عمیق شده است. این شکستی است که می‌تواند یأس و ناامیدی را در برای کارگران و کمونیست‌ها به همراه آورد و هم‌چون پایانی بر همه نلش‌ها تصویر شود. با این همه باید دانست که شکست، خود بخشی از مبارزه است و از قضا لحاظ کردن و پذیرفتن آن نقطه آغازی تازه است برای حرکت به سمت پیروزی. بدون شکست، پیروزی ممکن نیست. این چکیده و عصاره تاریخی مبارزات پرولتاریا است که: «کسی که هنوز زنده است، نمی‌گوید هرگز... هرکه سرکوب شده، به پا خواهد خواست... هرکه بازنده است بجنگد! چرا که بازندگان امروز پیروزمندان فردایند.»^{۲۰}

^{۲۰} برشت، برتولد، مادر، ترجمه جاهد جهانشانی، انتشارات نگاه، ۱۳۸۶، صفحه ۱۱۲.